

# چگونه از قدرت کلام مان در زندگی به نفع خود استفاده کنیم؟



جول اوستین

با کلام خود زندگی خود را تغییر دهید

## این کتاب چی هست؟

این کتاب الکترونیکی متن کامل سخنرانی جول اوستین می باشد که آدرس دانلود این سخنرانی در انتهای این کتاب آورده شده است.

## این کتاب چی نیست؟

این کتاب الکترونیکی را مطابق با فیلم مربوطه از جول اوستین درست کردم و در خدمت شما قرار دادم و جزو کتاب های اصلی خود جول اوستین نمی باشد.

امروز می‌خواهم با شما در مورد اینکه «چگونه هرچه بگویید در زندگی تان به وجود می‌آید» صحبت کنم. جایگاهی که امروز در آن قرار دارید به خاطر حرف‌هایی هست که تا امروز در مورد خودتان می‌گفتید.

کلمات مانند دانه‌ها هستند، وقتی که کلمه‌ای از دهان شما خارج می‌شود در واقع شما دارید به آن جان می‌بخشید. اگر مدام آن را تکرار کنید در نهایت به واقعیت زندگی شما تبدیل می‌شود.

مهم نیست این موضوع را متوجه شوید یا نشوید، مهم این است که شما دارید آینده خود را پیشگویی می‌کنید.

خیلی خوبه که این جملات را با خودمان تکرار کنیم:  
من در آرامش هستم...  
من قوی هستم...  
من رویاهایم را به حقیقت تبدیل می‌کنم...  
من قرض‌هایم را پرداخت می‌کنم...

این جملات نه تنها بسیار مثبت هستند بلکه شما با گفتن آنها دارید پیروزی را برای خود پیش‌بینی می‌کنید، دارید موفقیت را برای خود پیش‌بینی می‌کنید، دارید مرحله جدیدی از زندگی را برای خود پیش‌بینی می‌کنید.

زندگی شما در راستای کلماتی که به زبان می‌آورید پیش می‌رود، اما بسیاری از مردم دقیقاً برخلاف این موضوع را پیش‌بینی می‌کنند.

مثلاً می گویند:

- ✓ همیشه بدشانسی می آورم...
- ✓ هرگز نمی توانم به وزن ایده آلم برسم...
- ✓ اوضاع اقتصادی خراب می باشد، احتمالاً حالم بد می شود...
- ✓ هوا دارد سرد می شود و باز من سرما می خورم...

آنها متوجه نیستند که دارند شکست را برای خود پیش بینی می کنند، آنها دارند با این جملات منفی، اتفاقات ناگوار، زندگی متوسط و همراه با کمبود را برای خود پیش بینی می کنند.

کتاب مقدس می گوید که:

«ما میوه ی سخنان خود را می خوریم»

وقتی در حال حرف زدن هستید، در واقع دارید بذری می کارید و گاهی اوقات آن میوه را می خورید.

تمام حرف من این است که مطمئن شوید دارید بذر درستی را می کارید.

اگر سیب می خواهید باید دانه سیب بکارید، اگر پرتغال می خواهید نمی توانید دانه کاکتوس، پیچک یا قارچ بکارید.

**شما همان میوه ای را برداشت می کنید که  
قبلاً دانه اش را کاشته اید**

به عبارتی دیگر:

✓ شما نمی توانید حرف های منفی بزنید و انتظار زندگی مثبتی را داشته باشید.

✓ شما نمی توانید در مورد شکست صحبت کنید و انتظار موفق شدن داشته باشید.

✓ شما نمی توانید در مورد کمبود و ضعف بودن اوضاع مالی صحبت کنید و انتظار فراوانی داشته باشید.

اگر حرف های بی ارزشی بزنید، زندگی ضعیفی خواهید داشت.

**اگر چیزی که قبلاً کاشته اید را دوست ندارید**

**پس به کاشتن آنچه که دوست دارید بپردازید**

دوستی به من گفت من بیماری ای دارم که سه نسل از خانواده من به آن مبتلا می شوند و قرار نیست من هم از آن جان سالم به در برم!

به جای کاشتن این بذر منفی باید بگوید:  
«خداوند سلامتی را دوباره به من برمیگرداند، این بیماری نیامده است که تا آخر عمر با من بماند، مطمئنا از آن نجات پیدا می کنم، من حالم هر روز بهتر و بهتر می شود.»

شما به کاشتن بذره‌های مناسب (گفتن حرف های مثبت) ادامه دهید و خواهید دید که در نهایت میوه ی همان بذر را می خورید... سلامتی، به کمال رسیدن، موفقیت.



برخی می گویند «من هیچوقت نجات پیدا نمی کنم، هیچوقت پیشرفت نمی کنم» و همین نتایج هم در نهایت نصیب آنها می شود.

در عوض باید بگویند:

من خوشبختی و موفقیت را باور دارم و در مدار فراوانی نعمت قرار گرفته ام.

از همین الان بذرهای فراوانی و افزایش نعمت را بکارید.

دیگر نمی گویم

رؤیاهای من هیچوقت به حقیقت نمی پیوندند چون می دانم که لطف خداوند همیشه شامل حال من است.

می دانم که افراد مناسب همیشه در سر راه زندگی من قرار می گیرند...

می دانم که فرصت ها و اتفاقات خوب جدید وارد زندگی من می شوند...

اگر به اینگونه صحبت کردن ادامه دهید اتفاقات و فرصت های خوب را وارد زندگی خود می کنید.

جیمز در کتاب مقدس می گوید:  
ما با کلام خود می توانیم باعث موفقیت یا شکست خود در زندگی شویم.

خیلی ها نمی دانند که با کلام شان دارند آینده بدی را برای خود می سازند.

هروقت که بگوئید هیچگاه اتفاق خوبی در زندگی من  
نمی افتد، انگار دارید شکست و بدبختی را به زندگی خود  
دعوت می کنید...

هیچوقت نمی توانم آن خانه زیبا را بخرم، هیچوقت نمی توانم  
اعتیادم را ترک کنم، هیچوقت نمی توانم شخصی شایسته را  
ملاقات کنم...

از نفرین کردن آینده تان دست بکشید. گاهی اوقات نیازی  
نیست که دشمن ما را شکست دهد، ما خودمان باعث شکست  
خود می شویم.

به کلامی که می گوئید توجه کنید...

**آیا دارید موفقیت را به زندگی تان دعوت می کنید**

**یا شکست و بدبختی را؟**

در دبیرستان که بودم یک همکلاسی داشتم که خیلی منفی بود.

هروقت از او می پرسیدم اوضاع و احوالت چطور است؟  
می دانستم الان چه جوابی به من می دهد.

جواب می داد خیلی خوب نیست، سنم دارد بالا می رود، هرروز  
چاق تر و کچل تر می شوم.

شاید هزاران بار این جواب را از او شنیده باشم، می دانم که او  
داشت به نوعی شوخی می کرد اما من شوخی نمی کنم.  
او یکی از ستارگان تیم فوتبال بود که دارای اندام ورزشی مناسب  
و موهای فرفری بود.

حدود ۱۵ سال بعد، او را به صورت اتفاقی در بازار دیدم. وقتی  
او را دیدم او را نشناختم، تقریبا از کنارش رد شده بودم...

او آینده اش را پیش بینی کرده بود.  
او همانطور که قبلا گفته بود پیر و چاق و کچل شده بود.

دوستان من، در مورد شکست های زندگی تان صحبت نکنید.

نگرش شما باید اینگونه باشد:

من دارم جوان تر می شوم و خداوند فرشته هایش را روی شانه های من قرار داده است، من هرروز قوی تر و سالم تر و زیباتر می شوم، دیگر ریزش مو ندارم!

ذهنم درست کار می کند و ایمان قوی و درستی در زندگی دارم.

با کلام خود آینده تان را نفرین نکنید، بلکه با کلام خود آرامش را به زندگی تان دعوت کنید و اتفاقات خوب را پیش بینی کنید.

خانم جوانی قبلا کارمند اینجا بود که هر صبح قبل از اینکه خانه را ترک کند، جلوی آینه می رفت و می گفت:

دختر تو امروز خیلی زیبا شدی!

یکبار او را دیدم و از او پرسیدم آیا هنوز هم اینکار را انجام می دهد؟

او گفت بله وقتی امروز در آینه نگاه کردم گفتم دختر تو بعضی روزها زیبا به نظر می رسی، اما امروز واقعا خیلی زیبا شدی!

✓ چرا دست از انتقاد کردن خودتان بر نمی دارید؟

✓ چرا دست از صحبت کردن در مورد چیزهایی که دوست

ندارید بر نمی دارید؟

اینکه چرا انقدر پیر شدید؟ چرا انقدر چین و چروک پیدا کردید

و از این جور حرف ها...

دست از نفرین کردن زندگی تان بردارید و آرامش را به زندگی  
خود دعوت کنید

همیشه به خودتان بگویید:

سالم، قوی، بااستعداد، زیبا، جوان!

هرروز صبح قبل از اینکه خانه را ترک کنید جلوی آینه بروید و به  
خود بگویید صبح بخیر امروز خیلی خوب و زیبا هستی.

«جول خطاب به برادرش»

پوئل برادر من، تو هر ساعت باید این کار را انجام دهی!

بعضی وقت ها که زمان زیادی را در سفر هستیم یا ممکن است خیلی گرفتار باشیم.

ویکتوریا با من به کلیسا می آید و می گوید جول من خیلی خسته ام، به من نگاه کن میتونی ببینی که چقدر چشم هایم قرمز شده اند!

همیشه به او می گویم نه ویکتوریا، تو خیلی هم زیبا هستی تو مثل همیشه بی نظیر هستی!

او گفت من تو را می شناسم، میدانی که حق با من است ولی نمی خواهی به من بگویی.

حق با او بود من نمی خواستم در مورد شکست با او صحبت کنم بلکه همیشه می خواهم در مورد پیروزی های زندگی اش با او صحبت کنم!

خیلی دوست دارم بدانم او چکار می کرد اگر به او می گفتم اره حق با تو هست، اصلاً قشنگ نیستی ...



من خودم باهوش تر از او هستم!

مردی را می شناختم که همیشه نگران این بود که نکند به بیماری آلزایمر که چند نفر در خانواده اش هم داشتند، مبتلا شود.

مثلاً پدر بزرگ و عموی بزرگترش این بیماری را داشتند. او در اوایل پنجاه سالگی اش بود اما مدام داشت در مورد اینکه چه اتفاقاتی ممکن است رخ بدهد صحبت می کرد. او به من می گفت که چطور دارد برنامه ریزی می کند مثلاً برای اینکه چه کسی از او مراقبت و پرستاری کند و همه چیز را برایش روبه راه کند.

البته این خیلی خوب است که به صورت آگاهانه برای آینده برنامه ریزی کنیم اما اینکه در مورد این صحبت کنیم که چه

زمانی قرار است مریض شویم و برایش قشنگ برنامه ریزی کنیم مطمئناً همین نتایج بد و این مریضی نصیب ما می شود. چون دارید آن را پیشاپیش وارد زندگی خود می کنید مثل این است که دارید برایش دعوتنامه می فرستید.

من همین نکته را به او هم گفتم که دیگر نگو قرار است آلزایمر بگیرم، در عوض بگو:

✓ هیچ مانعی نمی تواند مرا از رسیدن به زندگی سرشار از خوشبختی باز دارد.

✓ من باور دارم که هرروز با سلامتی، با ذهنی شفاف، با حافظه ای قوی و با افکار مثبت زندگی خواهم کرد.

✓ ذهنم هوشیار است، حواس من بسیار قوی است...

✓ و هرروز جوانتر می شوم.

شما دارید تندرستی، یک زندگی طولانی و پربار را پیش بینی می کنید.

**آنچه می گوئید در زندگی شما اتفاق می افتد**

وقتی که دخترمان الکساندر تقریباً ۴ سالش بود شنید که من و ویکتوریا داشتیم در مورد پسری کوچک صحبت می کردیم که سردردهای وحشتناکی داشت. مجبور شد مدرسه را ترک کند و همچنین موجب مشکلات زیاد دیگری برای او شده بود.

۱۳۰

الکساندرا به من گفت پدر من سردرد ندارم و هیچوقت هم سردرد نخواهم داشت.

گفتم دخترم تو دقیقاً درست فکر می کنی و هیچوقت سردرد نخواهی گرفت.

یکبار داشتم داخل اتاقی که در پشت گاراژ قرار دارد وسیله ای را تعمیر می کردم، معمولاً زیاد به آنجا نمی رفتم.

تقریباً از درست کردنش ناامید شده بودم، حتی نفهمیدم که الکساندرا هم آنجا بود.

با خودم گفتم این وسیله را نمی توانم تعمیر کنم. صدای آرومی را شنیدم که می گفت:

**پدر هر چیزی بگویی همان می شود.**

وقتی بچه هایت حرف گوش کن باشند همین می شود!

کتاب مقدس می گوید: ما در دام کلام خود می افتیم.  
در دام می افتیم یعنی گرفتار می شویم.

کلام تان می تواند شما را به دام بیندازد، هرچه می گوئید  
می تواند باعث لغزش شما شود. کلام تان می تواند توانمندی  
های شما را کاهش دهد.

آنچه که به آن فکر می کنید در زندگی شما به وجود نمی آید.  
افکار منفی ممکن است مدام سراغ ما بیایند.  
بلکه وقتی افکارتان را به زبان می آورید باعث رخ دادن آنها در  
زندگی تان می شوید.



به زبان آوردن افکارمان باعث می شود که در زندگی مان اتفاق بیفتند.

✓ وقتی می گوئید من هیچوقت اندام متناسبی نخواهم داشت در واقع خودتان دارید کار را برای خود سخت می کنید.

✓ وقتی می گوئید لطف خداوند شامل من نمی شود دارید خود را از نعماتی که خداوند برای شما در نظر گرفته بود دور می کنید.

✓ وقتی می گوئید که من با استعداد نیستم و شخصیت جالبی ندارم در واقع دارید برای خودتان محدودیت قائل می شوید. این یعنی داشتن یک زندگی متوسط...

شما ممکن است قبلا این اشتباه را کرده و با کلام تان به زیان خود حرف زده باشید اما من معتقدم که امروز یک روز جدید است.

من باور دارم که شما از این دام نجات پیدا خواهید کرد، تمام زنجیرها برای شما آزاد می شوند، تمام گره های محکم برای شما باز می شوند و هیچ سلاخی در برابر پیشرفت شما شکل

نخواهد گرفت.

شما فقط باید این کار را انجام دهید:

✓ فقط در مورد موفقیت در زندگی تان صحبت کنید

✓ در مورد فراوانی ها صحبت کنید.

✓ به خودتان جرات بدهید و در مورد الطاف خداوند صحبت

کنید.

✓ شجاعانه در مورد رؤیاهایتان صحبت کنید.

✓ در مورد مسائلی که به آنها اعتقاد دارید حرف بزنید.

از کلام خود برای توصیف شرایطی که در آن قرار دارید استفاده

نکنید بلکه از آن برای تغییر این شرایط استفاده کنید

۱۵۷



در کتاب مقدس آمده که حضرت عیسی در مورد نگرانی می گوید که به هیچ عنوان به زبان نیاورید که چه باید بخوریم یا بنوشیم؟

به این عبارت توجه کنید: «به هیچ عنوان به زبان نیاورید».

در هر حال افکار منفی سراغ ما می آیند

کلید غلبه بر آنها این است که این افکار را به زبان نیاوریم

افکار شما تا آنها را به زبان نیاورید تبدیل به واقعیت زندگی شما نمی شوند.

حضرت عیسی می گوید ممکن است شما نگران باشید و فکر کنید که شاید هیچوقت به خواسته تان نرسید اما به هیچ

عنوان نباید این فکر را به زبان بیاورید و بیانش کنید.  
با کلام تان، خود را در دام نیاندازید.

وقتی ما این مکان را توانستیم بدست بیاوریم، برای من مثل یک  
رؤیایی بود که به واقعیت تبدیل شده بود. ما خیلی خوشحال  
بودیم.

مهندسان ما نقشه ای طراحی کردند تا این مکان را از یک زمین  
بسکتبال به یک کلیسا تبدیل کنند.

آنها با من تماس گرفتند و گفتند که هزینه این بازسازی صد  
میلیون دلار می شود.

پس از اینکه من را از روی زمین بلند کردند! اولین فکری که به  
سراغم آمد این بود که این کار امکان پذیر نیست و هیچ راهی  
وجود ندارد.

در ۴ سال اخیر من فقط یک کشیش بوده ام و آنها نباید از من انتظار تأمین چنین بودجه ای رو داشته باشند.  
اما با وجود اینکه این افکار مرتب به ذهنم خطور می کرد آنقدر باهوش بودم که بدانم نباید آنها را به زبان بیاورم. لبخندی زدم و وانمود کردم که این یک امر غیرممکن نیست.  
می دانستم که:

اگر آن افکار را به زبان بیاورم  
در زندگی ام اتفاق نمی افتند

اینکه فقط فکر کنید که کاری غیرممکن است اشکال ندارد، ولی همین که به دیگران این موضوع را «بیان می کنید» به آن فکر، جان می دهید.

ممکن است فکر کنید که من از این بیماری خلاص نمی شوم  
هیچوقت سلامتی خود را بدست نمی آورم، هیچوقت فرد  
مناسبم را پیدا نمی کنم...

این افکار منفی مدام به سراغ ما می آیند و کسی نمی تواند  
مانع ورود آنها به ذهن شود، راه حل من این است که:

**افکار منفی خود را بیان نکنید و  
به آنها جان ندهید**

یک وقت نروید به دوستان تان زنگ بزنید و در مورد این افکار  
منفی با آنها صحبت کنید.

به اعضای گروه‌مان گفتم که من هیچ راه حلی برای این مشکل ندارم اما می‌دانم که خدا راهی دارد، خدا ما را با این مشکل تنها نمی‌گذارد.

حرف من همیشه این بود که خداوند نیازهای ما را برآورده می‌کند و بودجه لازم را برایمان فراهم می‌کند. شاید تأمین این بودجه روی کاغذ غیرممکن به نظر برسد اما برای خدا هیچ چیز غیرممکن نیست.

من ترجیح می‌دهم اینطور فکر کنم تا اینکه بخواهم آینده‌ام را نفرین کنم.

نمی‌خواستم در دام کلام خود گرفتار شوم، می‌دانستم که اگر اتفاقات خوب را برای خود پیش بینی کنم، گامی برای رسیدن

به فراوانی و برکت فراتر از حد تصورم برداشته ام. در لحظات بحرانی باید خیلی مواظب باشید. این لحظات خیلی دوست دارید که احساس بد خود را با کلام خود بیان کنید.

دوست دارید به دیگران بگویید که چطور وام تان درست نشد یا جواب آزمایشتان خیلی بد بود یا اینکه چطور مردم با شما رفتار خوبی نداشتند.

اینکه مدام بخواهید در مورد مشکلات تان صحبت کنید نه تنها باعث می شود که ناامید شوید، بلکه با بیان کردن به آنها جان می بخشید و باعث می شوید آن مشکل بزرگ تر شود.

جور دیگری رفتار کنید، به هیچ عنوان در مورد مشکلات تان صحبت نکنید، بلکه در مورد وعده هایی که خداوند به شما

داده صحبت کنید.

✓ به جای اینکه بگویی چقدر مشکلات بزرگی دارم بگو من خدای بزرگی دارم. خدای من جهان را به وجود آورد و هیچ چیزی برای او مشکل نیست.

✓ به جای اینکه بگویی من هیچ پیشرفتی نداشته ام، بگو خداوند باز هم یک مشکل دیگر را برای من حل می کند.

حالا من می دانم که:

وقتی خدا دری را به روی من باز نمی کند

یعنی چیز بهتری برای من مدنظر دارد

او به قدم های من جهت می دهد و من در مورد آینده ام بسیار هیجان زده هستم.

✓ به جای اینکه بگویید من هرگز فرد مناسبم را پیدا نمی کنم، من خیلی پیر شده ام، خیلی دیر شده است بگویید که من می دانم که قرار است اتفاقات خوبی برای من بیفتد و آدم های درست در زمان درست در مکان درست سر راه من قرار می گیرند.

من شنیده ام که شما جواب آزمایش بدی را دریافت کرده اید بله درست است، اما من جواب دیگری هم دریافت کرده ام مبنی بر اینکه خداوند سلامتی را دوباره به من برمی گرداند.



من شنیده ام که آن افراد در حق شما بدی کرده اند، بله درست است اما من ناراحت نیستم خداوند حامی من است و راه حل مشکلاتم را به من الهام می کند.  
او به من قول داده است که به من زیبایی پس از مرگ می دهد.

در زندگی همیشه دو صدا وجود دارد که هرکدام سعی می کنند توجه شما را به سوی خود جلب کنند:

۱- صدای ایمان

۲- صدای شکست

ممکن است صدایی مثل صدایی که من شنیدم، بشنوید که می گوید این مشکل خیلی بزرگ است و حل آن غیرممکن است، باید پذیری...

در نتیجه شما هم وسوسه می شوید که نگران شوید، فکرهای منفی کنید، شکایت کنید، اما اگر با دقت گوش کنید صدای دیگری را هم می شنوید:  
«صدای ایمان»...

که دارد می گوید خداوند راه حلی برای من دارد، الطاف خدا در راه است، بهبودی و رهایی در راه است.

یک صدا دارد می گوید که فرصت شما به پایان رسیده است، بیشتر از این نمی توانید پیشرفت کنید، توانایی لازم برای انجام این کار را ندارید...

صدای دیگری می گوید بسیار توانمند هستید، قادرید هرکاری را با کمک خدا انجام دهید، بهترین روزهای شما در آینده انتظارتان را می کشند.

زیبایی این نکته اینجاست که:

**شما به اختیار خود می توانید انتخاب کنید که**

**کدام صدا را وارد زندگی خود کنید**

و بستگی به این دارد که چه افکاری را بر زبان می آورید.

وقتی آن افکار را به صورت شفاهی بیان می کنید در واقع این حق را به آنها می دهید که در زندگی شما رخ بدهند. پس اگر مرتب بگویید مشکل من خیلی بزرگ است و حالم هیچوقت خوب نمی شود، صدای اشتباه را وارد زندگی خود کرده اید.

شما باید صدای خدای خود را وارد زندگی تان کنید، صدای دیگر ممکن است بلندتر به نظر برسد اما شما می توانید آن را نادیده بگیرید و با انتخاب صدای ایمان، تمام قدرت اش را نابود کنید.

ممکن است در یک مصاحبه شغلی حاضر شوید.  
یک صدا به شما می گوید که موفق نخواهید شد، دارید وقت  
تان را تلف می کنید، این افراد شما را قبول نمی کنند و صدای  
دیگری در درون تان به شما می گوید لطف خداوند شامل حال  
شما می شود، مورد رحمت خداوند قرار می گیرید، اعتماد به  
نفس لازم را دارید و لایق بهترین ها هستید.

اما اگر شما صبح بیدار شوید و به همسر خود بگویید که فکر  
نمی کنم بتوانم این شغل را بدست بیاورم، فکر نمی کنم آنها به  
من علاقه ای داشته باشند و من لایق این شغل نیستم... دیگر  
فایده ای ندارد بروید، چون در همین لحظه در دام سخنان خود  
گرفتار شده اید.

شما باید مصمم باشید و بگویید که:

من با دستان خودم شکست را وارد زندگی ام نمی‌کنم، دیگر در مورد کمبودها صحبت نمی‌کنم، در مورد بیماری‌ها و زندگی سطح متوسط صحبت نمی‌کنم، در مورد کافی نبودن صحبت نمی‌کنم.

بلکه می‌خواهم صدای ایمان را انتخاب کنم، صدایی که می‌گوید:

من قوی هستم، سلامت هستم، لطف خدا شامل حال من می‌شود، برکت خدا وارد زندگی ام می‌شود...

**«من برنده هستم نه بازنده»**

این کاری بود که داوود انجام می‌داد، وقتی با جالوت مواجه شد، پیروزی برای او غیرممکن به نظر می‌رسید. تمام افراد بر علیه او بودند.

اگر او افکار منفی اش را به زبان می آورد، او را از رسیدن به هدفش بازمیداشت. با وجود اینکه برای پادشاهی انتخاب شده بود ولی آن کلام منفی او را در زمین چوپانی گرفتار می ساخت.

او می توانست خیلی آسان پیش برود و بگوید می دانستم که قرار است با جالوت روبرو شوم، اما نگاهش کن او دوبرابر من است، او از من باتجربه تر، مجهزتر و بااستعدادتر است، نمی دانم چطور فکر کردم می توانم بر او پیروز شوم.

**شما می توانید با قدرت کلام خود**

**سرنوشت خود را تغییر دهید**

کلام منفی مانع از این می شود که شما بتوانید به شخصی که برای آن خلق شده اید، تبدیل شوید.

داخل این تله گرفتار نشوید، به سرعت بر آن غلبه کنید. دیگر در مورد اینکه قرار نیست چیزی که می خواهید برایتان رخ دهد، صحبت نکنید.

شما می توانید با ایمان دعا کنید، از خدا بخواهید که شرایط را به نفع شما تغییر دهید و غیرممکن را برای شما ممکن سازد.

اما اگر شما مرتب راه بروید و در مورد اینکه هیچوقت اوضاع درست نمی شود، صحبت کنید، در مورد اینکه فرزندان هیچوقت درست رفتار نمی کند، صحبت کنید این کلام منفی اثر تمام دعاها را از بین خواهد برد.



جول من اسیر یک بحران مالی شده ام، دعا کردم و از خدا خواستم تا به من کمک کند، اما نمی دانم چطور قرار است از این بحران بیرون بیایم.  
بس کنید این حرف ها را...

پدر مقدس تو گفתי که خداوند همه چیز را برای من مهیا میکند.

خدایا تو در گذشته یک بار این کار را برایم انجام داده ای، می دانم که یک بار دیگر در آینده نیز این کار را برایم انجام می دهی!

اجازه نده کلامت تو را در دام خود بیاندازد. کلمات منفی، نتایج منفی را به وجود می آورند.

اما وقتی که در مورد ایمان، آموزش و پیروزی حرف می زنید باعث می شود خدا برای شما غیرممکن را ممکن سازد.

داوود در برابر جالوت ایستاد و به چشمانش نگاه کرد، به او گفت تو با شمشیر و زره پوش به جنگ با من آمده ای! ولی من به نام خداوند به سوی تو می آیم. امروز تو را شکست خواهم داد و سرت را خوراک پرندگان می کنم.

دقت کنید که او داشت پیروزی را پیش بینی می کرد. شاید احساس ترس داشت اما محکم و با ایمان صحبت می کرد.

می توانم صدای داوود را بشنوم زمانیکه بیرون آمد و با جالوت مواجه شد نفس زنان زیر لب می گفت:

من بسیار توانمند هستم، من انتخاب شده‌ام، من مجهز هستم تا خداوند با من است هیچکس جرأت ندارد در مقابل من قرار گیرد. سنگ را بردار، در جایش قرار بده و پرتاپ کن و جالوت را شکست بده.

وقتی با مشکلی بزرگ و شرایطی بحرانی مواجه می‌شوید، باید مثل داوود عمل کنید، آینده‌تان را پیش بینی کنید.

به سرطان بگویید که سرطان تو هیچ ارتباطی به من نداری، پس من تو را شکست می‌دهم.

شاید سال‌های زیادی اعتیاد گریبانگیر خانواده من باشد، اما امروز روز جدیدی است.

این اعتیاد با من تمام می شود، من این تغییر را ایجاد می کنم  
و من آزاد هستم.

شاید فرزند من هم مدت هاست که به آن مبتلا شده باشد اما  
این موقتی است. من و خانواده ام به خداوند خدمت خواهیم  
کرد.

در تمام زندگی تان پیروزی را برای خود پیش بینی کنید.

در کتاب مقدس مردی به نام «روبابل» بود که با کوهی عظیم  
مواجه شده بود که یک مانع بزرگ برای او بود.

او هم مثل داوود در مورد اینکه برداشتن این مانع غیرممکن  
است یا نمی تواند از پس آن بر بیاید، صحبت نکرد.

او گفت ای کوه بزرگ تو کی هستی که می خواهی جلوی من

را بگیری؟ به نظر من تو فقط یک تپه کوچک هستی.  
او داشت آینده اش را پیش بینی می کرد.

کوه بزرگ به نظر می رسید، اما روبابل باور داشت که این یک  
سطح صاف است و تنها یک تپه کوچک است.

یک قانونی وجود دارد که می گوید:  
به جای اینکه در مورد کوه صحبت کنید، با خود کوه صحبت  
کنید.

به آن نگاه کنید و بگویید تو نمی توانی مرا شکست دهی، تو  
شکست می خوری، من به درون تو نفوذ خواهم کرد و از تو  
عبور می کنم.

هر کوهی که در زندگی با آن مواجه می شوید، اصلاً مهم نیست  
که آنها چقدر بزرگ به نظر می رسند.

نترس، وحشت نکن، با ایمان و محکم بلند شو و به آن مانع  
بگو که:

✓ من تو را شکست می دهم.

به آن بیماری بگو که:

✓ تو موقتی هستی.

به تنهایی، اعتیاد یا مشکل قانونی به همه بگو:

✓ ای کوه بزرگ تو کیستی که در مقابل من ایستاده ای، به عبارتی

دیگر تو نمی دانی من کی هستم؟ فرزند خداوند بلندمرتبه

هستم، آیا شناسنامه من را دیده ای؟ خدای من جهان را خلق

کرد و به من جان بخشید. مرا مورد لطف خویش قرار داد، مرا بیشتر از یک برنده خواند.

این یعنی تو نمی توانی مرا شکست دهی، نمی توانی مرا به عقب برگردانی، تو محکوم به شکست هستی... من بر این بیماری غلبه خواهم کرد و از این اعتیاد نجات پیدا خواهم کرد. من تمامی قرض هایم را پرداخت می کنم، من امنیت خانواده ام را تأمین می کنم و به تمام رؤیاهایم دست پیدا می کنم.

چیزی که دارم می گویم در واقع پیش بینی پیروزی است، پیش بینی رهایی از مشکلات است، پیش بینی چیزی هست که به آن باور دارید.

فردی به نام «ایکیوآل» خوابی دید. او در خواب دره ای را دید که پر از استخوان بود.

به هر طرف که نگاه می کرد مثل قبرستان بزرگی بود که از هزاران استخوان افرادی که مرده بودند، پر شده بود.

استخوان ها نمایانگر مسائلی در زندگی ما هستند که مرده به نظر می آیند.

موقعیت هایی که غیرممکن به نظر می رسند و ظاهرا هیچوقت قرار نیست تغییر کنند.

خداوند به او گفت که باید کار جالبی انجام دهد. او گفت که زیکیو این استخوان های مرده را در خواب پیش بینی کرده بود.



او گفت ای استخوان های مرده، این ها سخنان خدا است. زیکیو در رؤیایش با استخوان ها صحبت کرد و به آنها گفت که زنده شوید.

او پوست، ماهیچه و بافت ها را فرا خواند و همینطور که داشت حرف میزد آنها داشتند به یکدیگر متصل می شدند.

دقیقا مثل یک فیلم بود انگار مورفین به شخص تزریق می شد. خداوند به او گفت که تولد را پیش بینی کند و آن را صدا بزند. کتاب مقدس می گوید همین که او داشت پیش بینی می کرد، جان وارد بدن های آنها شد و آنها مانند ارتشی وسیع ایستادند.

ممکن است شما هم در زندگی تان مسائلی داشته باشید که به نظر مرده می رسند، مثل سلامتی، تجارت یا روابط تان...

تمام چیزی که می توانید ببینید دره ای پر از استخوان است.

خداوند دارد همان چیزی که به زیکیو گفت را به شما می گوید.  
تنها دعا کردن کافی نیست، باید با آن صحبت کنید.

آن استخوان های مرده را پیش بینی کنید، سلامتی را صدا  
بزنید، فراوانی را صدا بزنید، رستگاری را صدا بزنید، فقط به دعا  
نپردازید بلکه آن را پیش بینی کنید.

پسران و دختران برگردین و سرنوشت خود را کامل کنید.  
درست مثل مبارزه با اعتیاد، فقط دعا نکنید بلکه پیش بینی  
کنید، بگویید:

✓ من آزاد هستم و از زنجیر اعتیاد رها شده ام!

✓ امروز روز جدیدی است که در آن پیروز می شوم!

دفترچه یادداشت تان را بردارید و تمام پیش بینی هایتان را در آن بنویسید و تمام مسائلی که مرده به نظر می رسند را یادداشت کنید و چیزهای خوبی را برای آن پیش بینی کنید و بگویید من به درون آن نفوذ می کنم، من قرض می دهم اما قرض نمی گیرم و جریانی از خوشبختی را وارد زندگی ام می کنم.

درست مانند زیکیو، اگر شما استخوان ها را پیش بینی کنید خداوند به آنچه که مرده به نظر می رسد، جان می بخشد. او می تواند کارهایی را ممکن کند که شما هیچوقت نمی توانستید.

در کتاب مقدس آمده است که من حکمی را صادر کردم. حکم یعنی چیزی که مثل یک سند رسمی نوشته شده است.

چیزی که روی کاغذ نوشته شده است و من قرار است در مورد آن صحبت کنم.

من و شما هم می‌توانیم کاری مشابه را انجام دهیم. برای خود حکمی را صادر کنیم.

شما باید اهداف خود را یادداشت کنید، هر چیزی که دوست دارید در زندگی‌تان اتفاق بیفتد را بنویسید.

هر قسمتی که در آن ضعف دارید و نیاز به پیشرفت دارید را یادداشت کنید.

طوری بنویسید که انگار همین الان برای شما اتفاق افتاده است و سپس هر روز بارها این حکم را برای خودتان تکرار کنید.

چندین بار این حکم را با صدای بلند بخوانید.  
فقط کافی نیست که در مورد آن فکر کنید، اگر می خواهید در  
زندگی تان اتفاق بیفتد باید بیانش کنید. شما باید آینده تان را  
پیش بینی کنید.

شما می توانید حکم خود را یادداشت کنید اما اجازه دهید  
چیزهای ضروری که باید در حکم تان باشد را به شما بگویم:

✓ من قوی هستم

✓ من سالم هستم

✓ من خوش اندام هستم

✓ به همان روشی که می دانم درست است رفتار می کنم

✓ من پر از انرژی هستم

✓ من پر از شور و نشاط هستم

✓ من با استعداد هستم

✓ من در امنیت کامل هستم

✓ من ارزشمند هستم

✓ من مصمم هستم

✓ با اعتماد به نفس هستم

✓ از شخصیت خوبی برخوردارم

✓ مردم مرا دوست دارند

✓ از بودن با من لذت می برند

✓ من خوشحال هستم و از زندگی ام لذت می برم

✓ من عالی هستم

✓ من پر از کمال هستم

✓ من موفق و خوشبخت هستم

✓ آینده من بسیار روشن است

✓ فرزندان من بسیار توانا هستند

✓ میراث من برای نسل آینده به جا خواهد ماند

✓ من در هر مرحله ای از زندگی ام هدفمند پیش خواهم رفت

- ✓ من مورد رحمت خداوند قرار دارم
- ✓ من پیروز هستم
- ✓ من فرزند خداوند بلند مرتبه هستم

اگر مدام این جملات را تکرار کنید

به آن ها اجازه می دهید تا وارد زندگی شما شوند

آنها نه تنها ظاهر زندگی شما را عوض می کنند بلکه شخصیت شما را نیز تغییر می دهند.

کلام شما تبدیل به واقعیت زندگی شما می شود. شما با کلام خود آینده خود را می سازید.

در طی زمان، این سخنان تبدیل به بخشی از دایره لغات روزانه شما می شود. دیگر برایت سخت نیست که بخواهی بگویی من در آرامش قرار دارم، من سالم هستم، لطف خداوند شامل حال من شده است.

به جای اینکه با کلام خود زندگی را برای خود سخت کنید، سعی کنید از آن برای رشد و پیشرفت خود استفاده کنید.

کتاب مقدس می گوید:

درست مثل یک سکان کوچک که یک کشتی  
بزرگ را هدایت می کند به همین صورت زبان  
ما مسیر زندگی ما را مشخص می کند.



آیا شما در مسیر درستی حرکت می کنید؟  
آیا شما فراوانی، برکت و پیشرفت های جدید را می بینید؟  
اگر نمی بینید باید از این به بعد به کلام تان بیشتر دقت کنید.

وقتی که کلام تان در مسیر درست قرار گیرد زندگی تان نیز به  
مسیر درستی هدایت می شود.

بیاید با هم تصمیم بگیریم که دیگر در مورد کمبود، شکست،  
نمی توانم، زندگی سطح متوسط و تردید صحبت نکنیم.  
دیگر آینده تان را نفرین نکنید، بلکه آن را مورد رحمت قرار  
دهید.

اگر موفقیت و پیروزی را برای خود پیش بینی کنید، اگر رحمت و لطف خدا را برای خود پیش بینی کنید من باور دارم و همینجا اعلام می کنم که:

✓ در اوج قرار خواهید گرفت...

✓ بر هر مانعی می توانید غلبه کنید...

✓ و تبدیل به همان کسی می شوید که خدا شما را بدان منظور خلق کرده است.

اگر تمایل دارید فیلم این کتاب الکترونیکی را  
هم ببینید کافیست وارد آدرس زیر شوید:

[negareshenik.ir/?p=4982](http://negareshenik.ir/?p=4982)